

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، بهار ۹۳

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University

رابطه عدالت و سعادت از دیدگاه فارابی

زکریا بهارنژاد*
کمیل شمس‌الدینی مطلق**

چکیده

فارابی عدالت را در سه حوزه تکوین، اجتماع و فرد بررسی می‌کند و در هر سه به اعتدال توجه دارد، به گونه‌ای که در تکوین، به معنای اعطای بهره وجودی به موجودات، متناسب با اهلیت آنها، از سوی خداوند و در اجتماع به معنای توزیع خیرات مشترک، بر اساس شایستگی افراد و در اخلاق به معنای رعایت اعتدال و حد وسط نظر دارد، از سویی وی با تقسیم سعادت به دنیوی و اخروی، سعادت دنیوی را ابزاری برای دستیابی به سعادت حقیقی می‌داند که بالاترین مرتبه آن مختص حکیمان در آخرت است. وی با تأثیرپذیری از افلاطون و ارسطو تأثیر عدالت را در دستیابی به سعادت پذیرفته و این بدین جهت است که عدالت دارای مطلوبیت غیر است و اینکه در تحصیل سعادت به امور دیگری غیر از عدالت نیاز است، نشان می‌دهد که عدالت، شرط لازم برای سعادت است ولی شرط کافی نیست.

کلید واژه‌ها: فارابی، عدالت، سعادت، فضیلت، حد وسط، اعتدال.

مقدمه

عدالت و سعادت ارتباط تنگاتنگی دارند، به گونه‌ای که عدالت برای رسیدن به سعادت ضروری است و شرط سعادت‌مندی به شمار می‌آید (افلاطون، ص ۹۱۳)؛ پایه به

z-baharnezhad@sbu.ac.ir
shamsoddinkomail@yahoo.com

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی
** دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۱

اساسی است که استواری جهان به آن بستگی دارد (مجلسی، ص ۸۳) و برخورداری از آن در میزان سعادت تأثیر دارد (ارسطو، سیاست، ص ۳۷۴). در باره عدالت و سعادت بسیار گفته و نوشته شده، لکن در زمینه رابطه بین آن دو، کمتر سخن به میان آمده است؛ لذا نویسندگان در این نوشتار درصدد بیان چگونگی رابطه عدالت و سعادت از دیدگاه فارابی هستند. وی به عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف اسلامی، در بیشتر آثارش در باره آن دو بحث کرده، به گونه‌ای که دو کتاب «تحصیل السعاده» و «التنبیه علی سبیل السعاده» اختصاص به سعادت دارد، لکن در «فصول متزعه» و «سیاست مدنی» بیشتر به عدالت توجه نموده است. در حقیقت این نوشتار به پرسش‌های ذیل پاسخ می‌دهد: آیا عدالت و سعادت هر دو مطلوبیت ذاتی دارند یا اینکه مطلوبیت سعادت ذاتی و مطلوبیت عدالت غیري است؟ رابطه میان عدالت و سعادت از چه نوعی است؟ آیا رابطه میان آن دو جز و کل است یا آلی و غایی؟ رابطه سعادت با فضایل چیست؟ آیا آنها عین سعادت یا بخشی از آن هستند یا ابزار تحصیل آن؟

بدیهی است اگر عدالت دارای مطلوبیت غیري باشد، در این صورت فضایل ابزاری برای تحقق سعادت به‌شمار می‌آیند، زیرا فضایل به خودی خود مطلوب نیستند و مطلوبیت آنها به جهت نقش‌آفرینی و ابزار بودن در تحصیل سعادت است در نتیجه رابطه بین عدالت و سعادت رابطه آلی و غائی می‌شود و اگر عدالت و سعادت هر دو مطلوبیت ذاتی داشته باشند، در این صورت فضایل، عین یا بخشی از سعادت است و با تحصیل فضایل، سعادت یا بخشی از آن محقق می‌شود و به عبارت دیگر تحصیل فضایل همان سعادت است و در نتیجه رابطه جز و کل می‌شود. باید دید از نظر فارابی کدام رابطه بین عدالت و سعادت برقرار است.

با اینکه پیشینه تاریخی عدالت و سعادت به مناظرات سقراط، آثار افلاطون و ارسطو برمی‌گردد و ارسطو در این باب آثار مستقلی تألیف نموده است (بهارنژاد، ص ۸۵) و در جهان اسلام، فارابی، با تأثیرپذیری از حکمای یونان در بیشتر آثارش به آن دو پرداخته و پس از وی افرادی متأثر از اندیشه‌های او مانند ابن‌سینا، ابن‌مسکویه، خواجه نصیر، نراقی و... آن دو را مطرح کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد در باره ارتباط میان آن دو کمتر سخن به میان آمده است.

مفهوم عدالت

عدالت (Justice) در لغت به معانی برابری (راغب، ص ۳۲۵)؛ استقامت، (فیروزآبادی، ماده عدل)؛ حکم کردن به حق، اعتدال (ابن زکریا، ج ۴، ص ۲۳۶) و... به کار می‌رود. به نظر می‌رسد عدالت در لغت به معنای قراردادن هر چیزی در جای خود با لحاظ کردن وضعیت اعتدال در آن است، حضرت علی (ع) می‌فرماید: عدالت، هر چیزی را در جای خود می‌نهد (نهج البلاغه، ح ۴۳۷). و به گفته مولوی:

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش ظلم چه بود؟ وضع اندر ناموضعش

(دفتر ۶/۲۶۰۳)

اما عدالت در اصطلاح دارای حوزه‌های گوناگون: فلسفی، اخلاقی، سیاسی، حقوقی، کلامی، اقتصادی، اجتماعی و... است و وضع و قرار دادن آن در این حوزه‌ها متفاوت است.

در حوزه اخلاق یکی از امهات، فضایل اخلاقی است (افلاطون، ص ۱۰۱۸) که ماهیت آن اعتدال و تعدیل قوای نفس است (ارسطو، الاخلاق، ص ۱۷۳) و در حوزه سیاست، به معنای برابری با افراد برابر و نابرابری با افراد نابرابر است که توزیع قدرت، مناصب و... بر اساس شایستگی در این حوزه صورت می‌گیرد (همان، ص ۱۷۴) و در حوزه حقوق به معنای «رعایت حقوق افراد» در مقابل ظلم به معنای تجاوز به حقوق دیگران است و بر اساس آن افراد از حیث حقوق انسانی یکسانند. (مطهری، ص ۸۰). بنابراین در عدالت سیاسی افتخارات و مناصب و... بر اساس شایستگی تقسیم می‌شود. در حالی که در عدالت حقوقی شایستگی مطرح نیست. (بهار نژاد، ص ۸۷).

مفهوم سعادت

واژه سعادت که در زبان انگلیسی با happiness و در لاتین با eudamona نامیده می‌شود به معنای خیر نهایی، غایت فرجامین، نیکبختی و نیکویی در امور آمده است (ابن زکریا، ج ۳، ص ۷۵)، در برخی از موارد به معنای معاونت هم به کار می‌رود (ابن المنظور الافریقی، ص ۲۱۴). با توجه به دو معنای نیکویی و معاونت به نظر می‌رسد که عرب واژه سعید را بر کسی اطلاق می‌کرده که علل و اسباب به کمک او آمده باشد، لذا با

توفیق الهی مناسب است (راغب، ص ۲۳۳) به رغم اینکه در معنای لغوی سعادت اختلاف قابل توجهی وجود ندارد، لکن در باره معنای اصطلاحی آن تحلیل‌های متفاوتی ناشی از جهان‌بینی‌های مختلفی ارائه شده است. به گفته ارسطو برخی سعادت را در لذت و برخی دیگر در ثروت می‌پندارند و مردم با فرهنگ، افتخار را بر لذت ترجیح می‌دهند (ارسطو، الاخلاق، ص ۶۰). برخی آن را نوعی لذت حسی و برخی دیگر معنایی فراتر از آن مد نظر دارند (ابن سینا، ص ۳۳۵). سقراط آن را حالت نفسانی حاصل جمع بین فضیلت و لذت می‌پندارد (ملکیان، ص ۱۹۲). از نظر افلاطون سعادت آمیزه‌ای از معرفت عقلی، لذت بدنی و حسی است (همان، ص ۲۵۵). از نظر ارسطو چیزی جز یک نحو از تأمل نیست (ارسطو، اخلاق نیکوماخس، ج ۲، ص ۲۳۵). ملاصدرا نیز سعادت هر چیزی را، رسیدن به کمال آن چیز که بالاترین مرتبه آن سعادت عقلی است می‌داند (ملاصدرا، ص ۳۰۱-۳۹۷). از نظر فارابی نیز سعادت خیر نهایی و در اتصال با عقل فعال است که بالاترین مرتبه آن اختصاص به حکیمان دارد (فارابی، رسائل فلسفی فارابی، ص ۱۳۲). وی با تقسیم سعادت به دنیوی و اخروی، سعادت حقیقی را سعادت اخروی می‌داند (فارابی، الملة و نصوص اخری، ص ۵۲).

چیستی عدالت نزد فارابی

عدالت مفهومی است که در عرصه‌های گوناگون مطرح است، فارابی قلمرو آن را در سه حوزه تکوین، فرد و اجتماع مطرح می‌کند.

عدالت در حوزه تکوین

فارابی در تکوین به عدالت از دو منظر می‌نگرد: نخست عدالت به منزله وصف فاعل، در این نگاه به معنای اعطای وجود متناسب با اهلیت موجودات است، وی می‌نویسد: برای هر موجودی سهم و حصه‌ای از وجود به حسب رتبه آن موجود از وجود حاصل می‌شود و این عدل است (همان، ص ۴۹).

بنابراین فارابی معتقد است که خداوند بر اساس استعداد و قابلیت هر موجودی بهره خاصی از وجود را متناسب با اهلیت و شایستگی آن عطا می کند و عدل در این مفهوم، به این معنی است که به هر یک از ماده و صورت اهلیت و استعدادش داده شود. دیگری، عدالت به منزله وصف نظام هستی است که عدالت در این نگاه به معنای نظم، انتظام، اعتدال و تناسب وجودی اشیاست. فارابی در این باره می گوید:

هر آنچه در جهان تکوین جاری می شود در نهایت عدل، احکام و کمال است و هیچ جور، نقص و اختلالی وجود ندارد (همان، ص ۴۵).

بنابراین به هر موجودی به حسب استحقاقی که دارد سهم وجودیش اعطا شده، این معنا از عدالت همان اعطای حق به ذی حق است و مقصود آن است که هر موجودی شایستگی و اهلیت داشتن مرتبه یا کمال وجودی خاص را داشته باشد، از سوی مفیض الوجود، متناسب با اهلیت او بهره وجودی به او اعطا می شود.

عدالت اخلاقی

مراد از عدالت اخلاقی، عدالت ناظر به افعال اختیاری انسان است. فارابی معتقد است که وصول به سعادت تنها از طریق افعال نیکو میسر است منوط به آنکه صدور افعال جمیل اولاً از روی اختیار باشد، دیگر اینکه صدور آنها دائمی باشد (همو، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۲۳۳).

وی با تأثیرپذیری از ارسطو در فلسفه اخلاق می گوید: معیار در فعل جمیل حدوسط است و آن فضیلتی است که دو جنبش (افراط و تفریط) ردیلتند (همو، *فصول منتزعه*، ص ۲۲). او مزاج روحی انسان را به مزاج بدن انسان تشبیه می کند و معتقد است همان گونه که صحت بدن در صورتی تأمین می شود که هر چیز به اندازه و در حد اعتدال باشد مثل غذا که هر گاه به اندازه باشد موجب صحت بدن می شود و هر گاه از اعتدال خارج شود، موجب مرض می گردد، افعال اختیاری نیز هر گاه در حد اعتدال باشد موجب حصول ملکات جمیل و در نتیجه موجب سلامتی روح و ممد آن به سوی سعادت می گردد والا نتیجه مثبتی به بار نخواهد آورد (همو، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۲۳۹). به اعتقاد وی حدوسط به دو گونه است: نخست حدوسط فی نفسه که با تغییر

حالات، زیادت و نقص نمی‌پذیرد، مثل وسط بودن ۶ بین ۲ و ۱۰. دیگری، حدوسط نسبی که با تغییر حالات تغییر می‌یابد، لذا معیار در تمیز افعال نیکو از قبیح حدوسط نسبی است که برای هر انسانی قابل شناخت است (همو، فصول منتزعه، ص ۳۱-۱۹). بنابراین وی در تبیین عدالت اخلاقی به مفهوم ارسطویی نزدیک شده و به عدالت به عنوان یکی از فضایل اخلاقی می‌نگرد، زیرا از دیدگاه وی عدالت عین فضیلت نیست، بلکه وضعیتی است که بر اثر رعایت اعتدال و انجام افعال ارادی نیک حادث می‌گردد (ناظرزاده، ص ۳۱۵).

عدالت در اجتماع

مفهوم عدالت در فلسفه سیاسی فارابی و جایگاه بسیار با اهمیت آن در نظریه مدینه فاضله او به ویژه بیان این اندیشه در عصری که تفکر حاکم، عدالت را جز با شمشیر راست نمی‌بیند و آن را در چارچوب قدرت تفسیر می‌کند، شگفت‌انگیز و نشانه‌ای از روح بزرگ فارابی است. وی برای نخستین بار در تاریخ فلسفه اسلامی، از تقسیم عادلانه منافع و خیرات عمومی در میان اهل مدینه سخن می‌گوید و وظیفه دولت را وضع قوانین به منظور صیانت از این سهم می‌داند (همانجا). وی عدالت اجتماعی را دارای اقسامی می‌داند که به شرح ذیل هستند:

۱. عدالت توزیعی

فارابی یک قسم از عدالت اجتماعی را بر حسب اهلیت و شایستگی افراد می‌داند، به این معنا خوبی‌هایی مانند تندرستی، ثروت، جوانمردی، جایگاه‌ها، مرتبه‌ها و... که مردم در آنها شریکند میان آنها پخش گردد (همو، ص ۶۱). این همان عدالت توزیعی است که تمام شهروندان بهره‌ای از خیرات مشترک اجتماعی بر اساس لیاقت و استحقاق دارند، اما نکته حایز اهمیت در دیدگاه فارابی این است که برای هر یک از اهل مدینه، سهمی از خیرات بر حسب اهلیت و شایستگی او وجود دارد. هر فردی استحقاق سهم یا بخشی از این امور ارزشمند را متناسب با شایستگی‌های خود داراست و هر گونه فزونی یا کاستی در سهم افراد، بی‌عدالتی است.

۲. عدالت ناظر به ضمانت اجرا

فارابی به منظور ضمانت اجرایی عدالت توزیعی به دو نحو دیگر از عدالت که عبارت‌اند از عدالت معاملی و عدالت تقنینی اشاره می‌کند. در مورد عدالت تقنینی معتقد است پس بعد از آنکه خیرات مشترک میان اجتماع تقسیم گردد و سهم هر شخص مشخص شود، باید سهم هر کس نزد خودش حفظ شود و از دست او خارج نگردد، مگر آنکه معادل آن به او بازگردد و اگر کسی موجب خروج خیری از دست کسی شود و از سهم دیگری به نفع خود استفاده کند جائز است. وی در این زمینه می‌نویسد:

دادگری همان است که نیکی‌های پخش شده میان مردمان شهر محفوظ باقی بماند و ستم همان است که قسمت و بهره کسی از خوبی‌ها و نیکی‌ها از دست او بیرون آید (همان، ص ۶۲).

اما وی اشاره نمی‌کند که چه کسی تعیین‌کننده مجازات، حد آن و جرم است، ولی بر اساس نظام او باید گفت: تحدید کننده آن رئیس اول مدینه است.

بنابراین، از نظر وی عدالت در قلمرو تکوین، اجتماع و فرد جاری است، در قلمرو تکوین به معنای اعطا به حسب اهلیت و شایستگی استعدادی است که بر اساس آن خداوند، کمالات وجودی را به هر موجودی داده است و در قلمرو فرد به معنای رعایت اعتدال و در اجتماع به معنای توزیع خیرات مشترک میان شهروندان به حسب شایستگی آنان و این معنا چیزی جزء اعطای حق به صاحب حق نیست و رعایت اعتدال نیست. البته یادآوری این نکته ضروری است که نویسندگان در این نوشتار درصدد بررسی رابطه عدالت با سعادت از دیدگاه فارابی هستند.

سعادت

فارابی مانند افلاطون معتقد است که هدف اصلی اخلاق، تحصیل سعادت است، زیرا سعادت آخرین هدفی است که آدمی برای وصول به آن می‌کوشد و بالاترین خیرهاست و هر چه آدمی برای رسیدن به این خیر تلاش کند سعادت او کامل‌تر خواهد بود (الفاخوری، ص ۴۳۲). وی ضمن رد آرای نادرست در مورد سعادت، در تعریف آن می‌نویسد:

سعادت خیری است که به خودی خود مطلوب است و هرگز برای اینکه چیز دیگری را به سعادت برساند، طلب نمی‌شود و بالاتر از آن چیز دیگری نیست، تا انسان به وسیله سعادت به آن برسد (فارابی، آراء اهل المدينة الفاضله، ص ۱۰۱).

ویژگی‌های سعادت

از دیدگاه فارابی سعادت دارای ویژگی‌هایی است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱. خیر بودن

نخستین ویژگی سعادت، خیر بودن آن است، هر کمالی که مورد طلب و اشتیاق انسان باشد، خیر نامیده می‌شود (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۲۲۷). از دیدگاه فارابی این فرض ممکن نیست کسی سعادت را چیزی بداند که در حقیقت آن را برای خود کمال نمی‌داند، چون طلب سعادت، چیزی جز طلب کمال نیست. وی در این باره می‌نویسد: سعادت به طور مطلق خیر است و هر آنچه در راه رسیدن به آن سودمند است، خیر است (همو، السیاسة المدنیة، ص ۷۲).

۲. برترین خیرها

ویژگی دیگر سعادت، برتری آن بر خیرهای دیگر است، زیرا سعادت نهایی‌ترین غایت و کامل‌ترین خیرها به‌شمار می‌آید (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۲۲۸). افزون بر آنکه سعادت واسطه درخواست چیز دیگری نیست، پس از آن هم چیزی نیست تا از رهگذر سعادت بتوان بدن دست‌یافت، فارابی در این زمینه می‌نویسد: وقتی سعادت را یافتیم به همراهش به چیز دیگری نیاز نداریم و هر چیزی چنین باشد، بیش‌از هر امر دیگری شایسته آن است که به تنهایی کافی باشد (همان، ص ۲۲۹).

۳. مطلوبیت ذاتی

فارابی همانند ارسطو خیرها را بر دو نوع می‌داند: خیرهایی که مطلوبیت ذاتی دارند و به خاطر خودشان مورد اشتیاق آدمی قرار می‌گیرند و خیرهایی که مطلوبیت ذاتی

ندارند؛ اما چون ابزاری برای رسیدن به مطلوب‌های دیگرند، مورد اشتیاق انسان قرار می‌گیرند. خیرهای ذاتی نیز بر دو نوع‌اند: بسیاری از این خیرها علاوه بر مطلوبیت ذاتی، مطلوبیت غیری هم دارند، مثل علم افزون بر مطلوبیت ذاتی، می‌تواند ابزاری برای رسیدن به مطلوب‌های دیگر مانند شهرت و ثروت باشد؛ اما برخی از خیرهای ذاتی، هرگز برای رسیدن به چیز دیگری درخواست نمی‌شوند، بلکه همواره به خاطر خودشان مطلوبند سعادت از قبیل قسم اخیر است. وی در این باره می‌گوید: سعادت هرگز برای چیز دیگری درخواست نمی‌شود (همان، ص ۲۲۸).

۴. اکتسابی بودن سعادت

از نظر فارابی سعادت امری اکتسابی است نه فطری، زیرا جزء با ممارست کارهای نیک از روی میل به دست نمی‌آید (الفاخوری، ص ۴۳۲). فارابی تنها راه وصول به سعادت را فضیلت می‌داند و معتقد است فضیلت‌ها فطری نیستند، بلکه اکتسابی‌اند و آن چیزی که در فطرت آدمی به ودیعه گذاشته شده است نه فضیلت است و نه رذیلت بلکه شایستگی فطری است (فارابی، فصول منترعه، ص ۱۵). از آنجا که از نظر فارابی تنها راه وصول به سعادت فضیلت است و همه فضیلت‌ها فطری نیستند پس ثابت می‌شود که سعادت هم فطری نیست و اکتسابی است بدین جهت می‌توان اکتسابی بودن را ویژگی دیگر سعادت دانست (همان، ص ۱۰۵).

۵. ذو مراتب بودن سعادت

از نظر فارابی سعادت بالاترین خیرهاست و هر چه آدمی برای رسیدن به آن تلاش کند سعادت او کامل‌تر خواهد بود (الفاخوری، ص ۴۳۲). از نظر وی سعادت امری دارای مراتب است که بالاترین مرتبه آن برای امام و فیلسوف تحقق می‌یابد و دستیابی مردم به فضایل به حسب رتبه و درجه آنها متفاوت است (مراد، ص ۳۸). وی در این باره می‌نویسد:

درجه عالی سعادت برین جز برای صاحبان حکمت حقیقی میسر نیست (فارابی، رسائل فلسفی فارابی، ص ۱۳۲).

انواع سعادت

به نظر فارابی سعادت بر دو گونه است: سعادت حقیقی و سعادت ظنی. منظور از سعادت حقیقی سعادت است که فی نفسه مطلوب است و به جهت ذاتش طلب می شود نه برای نیل به غیر، این قسم همان سعادت نهایی است که در جهان دیگر حاصل می شود. اما سعادت ظنی که نظیر نیل به ثروت، لذت، کرامت و... در حقیقت سعادت نیستند، بلکه خیراتی هستند که در جهت نیل به سعادت به کار می روند (همو، الملة و النصوص الاخری، ص ۵۲). به نظر می رسد مراد فارابی این است که یک سعادت بیشتر وجود ندارد و آن سعادت اخروی است و در دنیا سعادت نیست، زیرا وی از سعادت دنیوی تعبیر به سعادت مظنون می کند.

فضایل راه وصول به سعادت

به نظر فارابی وقتی فضایل نظری، عملی، فکری و اخلاقی به صورت صفات امت در آید، سعادت دنیوی و اخروی آنها تأمین می شود. به بیان دیگر، انسان برای اینکه به بالاترین مرحله سعادت برسد باید بداند که سعادت چیست و آن را غایت حیات خود قرار دهد و به شناخت عوامل و صناعاتی که او را به سعادت می رساند مبادرت ورزد. لکن چون انسانها از نظر طبیعت با یکدیگر تفاوت دارند، پس هر انسانی طبعاً قادر به شناخت سعادت و عوامل آن نیست و لذا چنین انسانی کم و بیش نیاز به معلم دارد تا به تعلیم و تربیت او بپردازد. معنی تعلیم ایجاد فضایل نظری در امتها و مدینههاست درحالی که تربیت یا تأدیب، عادت دادن اهالی مدینه به اعمالی است که از راه عادت انجام می گیرد (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۱۱۹).

از نظر وی وصول به سعادت از طریق انجام افعال نیکو میسر است و منوط به آن است که صدور افعال جمیل نخست، از روی اختیار باشد نه اکراه؛ دوم آنکه صدور آنها دائمی و همیشگی باشد (همان، ص ۲۳۱) و صدور افعال دائمی منوط به آن است که اخلاق جمیل برای انسان ملکه گردد و ملکه شدن افعال جمیل از طریق اکتساب و عادت دادن خویش بر افعال جمیل و تکرار مداوم آن حاصل می شود (همان،

ص ۲۳۹-۲۳۵). وی معتقد است تنها صاحبان فطرت سلیم انسانی می‌توانند به سعادت نهایی و حقیقی برسند (همان، ص ۷۵).

به اعتقاد وی فضایل سبب سعادت در جهان آخرت می‌شوند (همو، فصول منتزعه، ص ۹۳-۷۸). از نظر وی، علم انسانی از چیزهایی که به وسیله آنها آدمی به سعادت می‌رسد، بحث می‌کند و آنها عبارت‌اند از خیرات، فضایل و حسنات (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۱۴۱).

به نظر می‌رسد که تفکیک سعادت دنیا و قصواً از دیدگاه فارابی هیچ اشاره‌ای به اختلاف ماهوی آن دو یا تفاوت راه‌دستیابی آنها ندارد. سعادت به‌طور مطلق از رهگذر فضایل به‌دست می‌آید. وی می‌گوید:

وقتی که فضایل نظری، فکری، اخلاقی و صناعات عملی در جامعه‌ای یافت شوند، سعادت این جهانی و آن جهانی برای مردم آن پدید می‌آید، لذا وجود آنها برای تحصیل سعادت ضروری است (همان، ص ۱۱۹).

انواع فضایل

فارابی فضایل را به نظری، فکری، اخلاقی و عملی تقسیم می‌کند که به شرح ذیل است:

۱. فضیلت نظری

فارابی معتقد است که فضیلت نظری از سنخ ادراک عقلی و یقینی موجودات است. نکته مهم دیدگاه فارابی این است که اصل و اساس ادراکات عقلی، علوم اولیه‌ای هستند که آدمی بدون هیچ بررسی و جستجویی می‌تواند آنها را دریابد و این علوم اصل و اساس منظومه معرفتی انسان را تشکیل می‌دهند. بخش عمده‌ای از فضیلت‌های نظری از راه علوم مختلف حاصل می‌شود. وی معتقد است شناسایی سعادت از رهگذر عقل نظری صورت می‌گیرد و مربوط به قوه نظری عقل است (همانجا).

۲. فضیلت فکری

قوه فکری، توانایی ارائه راهکارهای لازم برای رسیدن به اهداف و غایات مورد نظر را دارد. در حقیقت این قوه است که عوارض فردی و چگونگی تحقق و فعلیت غایات

مورد نظر را مشخص می‌کند و راه را برای تحصیل آنها هموار می‌سازد. البته این قوه تنها توانایی یافتن ابزارهای مفید و سودمند برای تحقق یک غایت را دارد (همان، ص ۱۵۰)؛ فکر یا رویه تنها معطوف به یافتن وسائل لازم برای غایات است و در باره نیک و بد غایات تأمل نمی‌کند لذا آدمی می‌تواند با استفاده از این قوه به فضایی مانند علم، عفت، شجاعت و... برسد و نیز می‌تواند با بهره‌گیری از آن اهداف پلید خود را عملی سازد (همو، فصول منتزعه، ص ۴۴).

تذکر این نکته اینجا ضروری به نظر می‌رسد که در دیدگاه فارابی قوه فکری به تنهایی نمی‌تواند فضیلت به حساب آید، زیرا ممکن است، در جهت اهداف پلید به کار گرفته شود، بلکه این توانایی در صورتی فضیلت است که در خدمت تحقق بخشیدن به غایات عملی باشد (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۱۵۱).

۳. فضیلت مهنی (صناعات عملی)

منظور فارابی از صناعات عملی همان فضیلت عملی مربوط به حرفه‌های مختلف است به عبارت دیگر توانایی یادگیری صناعات و حرفه‌هایی که آدمی به وسیله آنها در طبیعت دخل و تصرف می‌کند، مثل کشاورزی و پزشکی، این نوع فضیلت نیز مربوط به قوه عملی ناطقه است. نقش این نوع فضیلت در سعادت جامعه برکسی پوشیده نیست؛ زیرا بقا و ماندگاری جامعه که شرط اساسی سعادت افراد جامعه است، در گرو وجود این حرفه‌ها و تخصص‌هاست. فارابی حتی در باره چگونگی آموختن این حرفه‌ها، بحث می‌کند (همان، ص ۱۶۷).

۴. فضیلت اخلاقی

فارابی به صورت منظم و مبسوط به فضایل اخلاقی نپرداخته است، اما از مجموع مطالب پراکنده وی در زمینه فضایل اخلاقی نکات ذیل به دست می‌آید:

۱. فضیلت خلقی مربوط به قوه نزوعی انسان است آدمی به وسیله قوه نزوعی به غایتی شوق پیدا می‌کند یا از آن گریزان می‌شود (همو، فصول منتزعه، ص ۱۴).

۲. قوه نزوعی به دو صورت زمینه ظهور فضایل اخلاقی را فراهم می‌کند؛ انجام افعال نیک و حصول حالت‌های نفسانی پسندیده (همو، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۲۳۵).

۳. فضایل اخلاقی همان هیئت‌های نفسانی ثابت (ملکات) هستند که منشأ صدور افعال نیک می‌شوند. این ملکات با ممارست در نفس آدمی به وجود می‌آیند، زیرا از نظر وی آنچه به صورت فطری در انسان وجود دارد استعداد و آمادگی فضایل اخلاقی است، ولی فعلیت بخشیدن به آنها دستاورد تلاش خود اوست. وی می‌نویسد:
اخلاق به‌طور کلی چه نیک و چه زشت، اکتسابی است (همان، ص ۲۳۵).

فارابی نظریه حد وسط ارسطو را به‌عنوان معیاری برای تشخیص فعل درست که می‌تواند منشأ حصول ملکه اخلاقی نیک گردد، پیش می‌کشد. وی به دو کاربرد متفاوت حد وسط اشاره می‌کند. یکی حد وسط فی‌نفسه است که مانند وسط بودن عدد ۶ برای اعداد ۲ و ۱۰ است. این نوع حد وسط ثابت و دائمی است و هرگز کم و زیاد نمی‌شود، اما حد وسط اضافی یا قیاسی بسته به عوامل مختلف و تأثیرگذار دستخوش تغییر کمی و کیفی می‌شود. مثلاً حد وسط غذا خوردن برای انسان مقدار ثابتی نیست و در زمان‌ها، مکان‌ها یا موقعیت‌های مختلف از نظر کمی و کیفی متغیر است (همو، *فصول منتزعه*، ص ۲۳).

وی تصریح می‌کند که مراد از اعتدال و میانه‌روی در افعال اخلاقی، حد وسط اضافی است، بنابراین آنچه برای کسی در شرایط خاص متوسط و خوب است، ممکن است، برای دیگری یا برای همان کس در شرایط متفاوت خروج از اعتدال و بد به شمار آید (همان، ص ۲۴).

از مجموع آنچه گذشت معلوم می‌شود فضیلت اخلاقی از جنس فضیلت نظری و مربوط به قوه عقل نظری نیست، بلکه از سنخ گرایش‌های پایدار نفسانی است که روی به سوی اعتدال دارد.

رابطه میان عدالت و سعادت

بیشتر اشاره کردیم که از نظر فارابی معیار فضیلت در اخلاق فردی حد وسط و

در روابط اجتماعی رعایت اهلیت و شایستگی است، لذا از نظر وی عدالت معیار فضیلت است. اینک پرسش این است که نسبت میان این عدالت و سعادت چیست؟ به رغم مؤسس بودن فارابی در فلسفه اسلامی، نمی توان تأثیرپذیری وی را از فلاسفه یونان منکر شد، وی برخی اصول فلسفه خود را از آنان گرفته است، لذا در مسئله سعادت و عدالت تا حدی از آنان تأثیر پذیرفته است و با توجه به تأثیرپذیری وی از ارسطو در نظریه عدالت و سعادت، طبیعی است که وی در رابطه میان آن دو نیز از او تأثیر پذیرفته باشد. نگارندگان در این نوشتار درصدد بررسی رابطه عدالت اخلاقی و اجتماعی با سعادت اخروی از دیدگاه فارابی هستند گرچه بیشتر تأکید بر عدالت اخلاقی است و در حقیقت درصدد پاسخگویی به پرسش (رابطه عدالت و سعادت از چه نوعی است؟ آیا رابطه جز و کل است یا رابطه آلی و غائی؟) هستند، به نظر می رسد که فارابی از چندین منظر به نسبت میان آن دو می نگرد که عبارت اند از:

رابطه آلی و غایی

عدالت از نظر فارابی کاملاً مرتبط با مسئله سعادت است، یعنی عدالت باید به گونه ای سامان داده شود که تأمین کننده خیر نهایی باشد والا اگر عدالت با خیر نهایی منافات پیدا کند آن دیگر عدالت نیست، چون مطلوبیت عدالت ذاتی نیست بلکه مطلوبیت غیری دارد و به عنوان برترین فضیلت ابزاری برای دستیابی به سعادت به کار می رود. فارابی در این دیدگاه از غایتگر وی ارسطو متأثر است باین تفاوت که خیر نهایی در نگاه وی برخلاف ارسطو منحصر در این جهان نیست وی فضایل را کلیدهای سعادت می داند و یکی از این فضایل عدالت است (مراد، ص ۳۷) و در موارد متعددی به ابزار بودن فضایل تصریح می کند: مانند:

۱. موضوع علم مدنی را دو چیز می داند: یکی فحص از غایتی در وجود انسان به نام کمال و دیگری فحص از وسایلی که انسان را به کمال می رسانند که وی از این وسایل به نام فضایل و خیرات تعبیر می کند. (فارابی، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۱۴۱).

۲. وی در جای دیگر امور لازم برای دستیابی به سعادت را چهار چیز می‌داند: فضیلت‌های نظری، فکری، خلقی و صناعات عملی. او می‌گوید در وصول به سعادت بیشترین نقش را فضایل اخلاقی ایفا می‌کنند (همان، ص ۱۱۹).

وقتی که فارابی بر ابزار بودن فضائل برای دستیابی به سعادت تصریح می‌کند و عدالت را به عنوان یکی از فضائل می‌پندارد، خود به خود ابزار بودن آن برای دستیابی به سعادت ثابت می‌شود. وی در باره غایت بودن سعادت نیز می‌نویسد:

۱. سعادت افزون بر آنکه واسطه درخواست چیز دیگری نیست پس از آن چیزی نیست تا از رهگذر سعادت بدان دست یابد، اصولاً چیزی است که با بودن آن، به چیز دیگری در کنارش نیازی نیست (همان، ص ۲۲۹).

۲. وی در جای دیگر سعادت را از خیرهایی می‌داند که، هرگز برای رسیدن به چیز دیگری درخواست نمی‌شوند، بلکه همواره به خاطر خودشان مطلوبند وی معتقد است که سعادت برترین و کامل‌ترین خیرها است (همان، ص ۲۲۸).

بنابراین از نظر فارابی سعادت خیری است که مطلوبیت ذاتی داشته و هدف نهایی بوده و مرهون اعمال فاضله است (همو، آراء اهل المدینه الفاضله، ص ۱۰۱).

علاوه بر این وی رسیدن به سعادت را در ضمن مدینه فاضله میسور می‌داند و مدینه فاضله از دیدگاه وی مدینه‌ای است که در آن عدالت فردی و اجتماعی به طور کامل اجرا شود و به طور کلی از دیدگاه وی در مدینه فاضله است که عدالت معنا می‌یابد، والا اگر مدینه به وسیله اجرای عدالت ما را به سعادت نرساند نه تنها مقرب به سعادت نیست بلکه مبعذ نیز به شمار می‌آید و این بدین جهت است که زیربنا و اساس مدینه فاضله بر عدالت استوار است به گونه‌ای که ابن‌سینا از آن تعبیر به مدینه عادلانه کرده است (اخوان کاظمی، ص ۲۰۱) بنابراین از دیدگاه فارابی مدینه فاضله که اساس آن بر عدالت استوار است مقدمه سعادت اخروی است.

بنابراین فارابی با تأثیرپذیری از ارسطو عدالت را مقدمه وصول به سعادت فردی و اجتماعی می‌داند و معتقد است که نتیجه عدالت و دیگر فضایل اخلاقی و عقلی، رسیدن به سعادت است، باین تفاوت که فارابی برخلاف ارسطو عدالت اخلاقی را، به مثابه کل فضایل نمی‌داند، بلکه آن را یکی از فضایل اخلاقی برمی‌شمرد (فارابی، فصول

متنوعه، ص ۱۴-۸). تأکید وی بر این است که رسیدن به سعادت تنها از طریق فضایل امکان پذیر است و از آنجا که از دیدگاه وی عدالت به عنوان برترین فضایل اخلاقی بود نقش آن در تحصیل سعادت روشن می گردد.

رابطه علی و معلولی

یکی دیگر از نسبت های میان عدالت و سعادت از دیدگاه فارابی رابطه سبب و مسببی است، از دیدگاه وی رعایت حد وسط در افعال نیکو که همان اعتدال است در سعادت شخص تأثیر دارد و هر اندازه که افعال نیکوی او بیشتر باشد سعادت بیشتری نصیب او خواهد شد. وی همانند ارسطو سعادت هر فردی را به اندازه بهره مندیش از فضیلت می داند و این بالاترین شاهد است بر اینکه سعادت، معلول عدالت و دیگر فضایل به شمار می آید، زیرا از نظر وی سعادت امری ذومراتب است وی در این باره می نویسد:

درجه عالی سعادت برین جز برای صاحبان حکمت حقیقی میسر نیست(همو، رسائل فلسفی فارابی، ص ۱۳۲).

با توجه به اینکه انسان به طور فطری سعادت مند خلق نشده است و با اراده و اختیار خود می تواند مسیر سعادت یا شقاوت را پیماید، هر کس به اندازه ای که موجبات سعادت را فراهم کرده باشد از سعادت بهره مند می شود، زیرا فارابی تصریح می کند راه رسیدن به سعادت آن است که اولاً معرفت به سعادت حاصل شود و این معرفت زمانی حاصل می شود که معقولات از عقل فعال اخذ شوند و انسان ها در اخذ معقولات اول و در سرعت استنباط و قدرت بر ارشاد و تعلیم با هم متفاوت اند این تفاوت ها سبب می شوند که انسان ها در تحصیل سعادت نیز با هم متفاوت باشند. از نظر او سعادت هایی که برای اهل مدینه حاصل می شوند به لحاظ کمی و کیفی متفاوت اند و این تفاوت از تفاوت کمالاتی سرچشمه می گیرد که اهل مدینه از طریق افعال مدنی به دست آورده اند(آل بویه، ص ۶۹). دستیابی مردم به سعادت به حسب رتبه و درجه آنها متفاوت است و بالاترین مرتبه آن برای امام و فیلسوف تحقق می یابد(مراد، ص ۳۸). از همین رو فارابی سعادت را به حقیقی و ظنی تقسیم کرده است و معتقد است تنها

صاحبان فطرت سلیم انسانی می‌توانند به سعادت حقیقی برسند (فارابی، *الاعمال الفلسفیه*، ۷۵).

بنابراین انسان‌ها در راه رسیدن به سعادت یکسان نیستند و بر اساس تصویری که از سعادت دارند و به اندازه‌ای که در این راه تلاش می‌کنند طریق سعادت را طی کرده و به مرتبه‌ای از آن می‌رسند و با توجه به اینکه هر پدیده‌ای صدها عامل می‌خواهد و یک عامل نمی‌تواند سبب پیدایش پدیده شود. عدالت به تنهایی نمی‌تواند عامل ایجاد سعادت باشد بلکه عدالت به عنوان یک عامل و بلکه برترین عامل می‌تواند در تحصیل سعادت نقش آفرینی کند. وی در جای دیگر به سبب بودن فضایل برای دستیابی به سعادت تصریح می‌کند:

فضایل سبب سعادت در جهان آخرت می‌شوند (همو، *فصول منترعه*، ص ۹۳).

به نظر می‌رسد، این علیت فاعلی است نه مادی و صوری، زیرا فضایل، فاعل و ایجادکننده سعادت هستند، نه اینکه خود بخشی از آن به شمار بیایند یعنی رابطه آنها با سعادت، مانند رابطه نجار و میز است، که فضایل نقش مقدمه و ابزار دارند و در نتیجه خود فضایل مطلوبیت ذاتی ندارند و چون ما را به سعادت می‌رسانند مطلوبیت پیدا می‌کنند و اگر علیت مادی باشد در آن صورت، رابطه آنها جز و کل است و خود فضایل عین یا بخشی از سعادت به شمار می‌آیند که مطلوبیت و ارزش ذاتی داشته و با کسب آنها بخشی از سعادت محقق می‌شود. شاهد آن برخی از گفته‌های فارابی است مانند:

۱. سعادت، هرگز و در هیچ وقتی از اوقات برای اینکه چیز دیگری را به سعادت برساند، طلب نمی‌شود» (همو، *آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها*، ص ۱۰۱).
۲. نیکبختی عبارت است از چیزی که خود به خود خواستنی است و هرگز برای رسیدن به چیز دیگر خواستنی نیست (همو، *فصول منترعه*، ص ۹۹).
۳. سعادت چیزی است که هرگاه حاصل شود، دیگر بعد از آن غایتی نیست که درخواست شود، پس سعادت برای خود برگزیده می‌شود و هرگز برای چیز دیگری درخواست نمی‌شود (همو، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۲۲۸).

این موارد گویای آن است که سعادت هیچ وقت برای چیز دیگری درخواست نمی‌شود، عدالت و سایر فضایی که برای تحصیل سعادت درخواست می‌شوند چگونه می‌توانند خود بخشی از سعادت باشند؟ بنابراین آنها ابزار تحصیل سعادت هستند و بدیهی است که عدالت از چیزهایی است که در این جهان به دست می‌آید، لذا اگر عدالت سعادت هم فرض شود سعادت دنیوی (مظنون) است که خود سعادت دنیوی ابزاری برای تحصیل سعادت اخروی به شمار می‌آید (همو، الملة و النصوص الاخری، ص ۵۲). افزون بر این شواهد وی به ابزار بودن فضایل تصریح دارد: علم انسانی از چیزهایی که به وسیله آنها آدمی به آن کمال می‌رسد، بحث می‌کند و آنها عبارت‌اند از خیرات، فضایل و حسنات (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۱۴۱).

رابطه منطقی

به نظر می‌رسد که نسبت منطقی میان عدالت و سعادت نسبت عام و خاص مطلق است، زیرا فارابی برای به سعادت رسیدن انسان علاوه بر تحصیل فضایل و عدالت امور دیگری را نیز دخیل می‌داند، که تحت عنوان عناصر مؤثر در سعادت به آنها اشاره می‌شود.

عناصر مؤثر در وصول به سعادت

فارابی فیلسوفی غایتگر است لذا منظومه فکری‌اش در وصول به سعادت تأثیر دارد؛ اما او نقش بعضی از عناصر را در دستیابی به سعادت مهم‌تر از سایر عناصر می‌داند و از طرفی تأکید دارد که انسان برای تحصیل سعادت به راهنما نیاز دارد (همو، السیاسة المدنیة، ص ۷۸). این راهنما گاهی عقل فعال، گاهی رئیس اول و زمانی ممکن است عوامل دیگری باشد. گرچه فارابی وصول به سعادت را جزء از راه اکتساب فضایل امکان‌پذیر نمی‌داند اما در عین حال، اموری را در وصول به آن مؤثر می‌داند که مهم‌ترین آنها به شرح ذیل است:

۱. عقل فعال

نقش عقل اول وساطت از سبب اول در رساندن فیوضات الهی به انسان است تا او را از قوه به فعلیت برساند و عقل بالفعل او را به عقل منفعل و در نهایت به عقل مستفاد برساند و به عقل فعال متصل و زمیئه وصول به سعادت قصوا را فراهم سازد (همو، آراء اهل المدینه، ص ۱۲۴). این عقل که در واپسین مرتبه عقول عشره است، فیوضات خود را از عالم مافوق قمر به مادون قمر افاضه می کند و موجودات را از قوه به فعل رسانده و انسان را به مفارقت از ماده و وصول به سعادت قصوا رهنمون می سازد (همو، السیاسة المدنیة، ص ۷۱).

۲. علوم و معارف

فارابی علوم و معارف را به فضایل نظری، فکری، خلقی و عملی منحصر کرده و معتقد است تحصیل آنها موجب وصول به سعادت می شود وی می نویسد:

هر کدام این علوم و فضایل مشتمل بر چیزهایی است که یک امت را به سعادت و کمال می رسانند (همو، الاعمال الفلسیفة، ص ۱۷۵).

وی منجمانی را که هدف از علم نجوم را رسیدن به مادیات می دانند و آن را وسیله ای برای کسب درآمد و زیستن گرفته اند، طرد می کند (همان، ص ۳۰۱) و معتقد است در علم مدنی از سعادت و چیزهایی که آدمی را به آن می رساند بحث می شود (همان، ص ۱۴۱).

۳. اجتماع

فارابی معتقد است: انسان برای تأمین ضروریات زندگی و دستیابی به برترین احوال انسانی و کمالات شایسته، به طور فطری به اجتماع گرایش دارد و تصریح می کند که او نمی تواند به کمال برسد؛ مگر به واسطه اجتماعاتی که برای رسیدن به سعادت با هم تعاون داشته باشند (همو، السیاسة المدنیة، ص ۶۹).

۴. مدینه فاضله

نظام سیاسی مورد نظر فارابی شامل سه سطح مدینه فاضله، امت فاضله و معموره فاضله می‌شود. وی معتقد است که هر سه، نقش بسیاری در تحصیل سعادت دارند (همان، ص ۱۱۸) وی در باره نقش مدینه فاضله در سعادت می‌نویسد:

به کمال نهای در مدینه می‌توان نایل شد نه در اجتماع کوچک‌تر (همان، ص ۱۱۳).

۵. حکومت

حکومت از مهم‌ترین عواملی است که می‌تواند از طریق استقرار امنیت، آموزش همگانی، نیروهای نظامی و... نقش اساسی را در سعادت فرد و جامعه ایفا کند، زیرا حکومت بهترین بستر برای اجرای عدالت است و اگر عدالت بهترین عامل در تحصیل سعادت باشد وسیله تحقق آن، حکومتی است که در رأس آن رهبری حکیم باشد. فارابی برای بالا بردن بینش اهل مدینه موضوع آموزش همگانی به معنای ایجاد فضایل و ارزش‌های نظری در بین امت و مدینه را مطرح کرده (همو، الاعمال الفلسفیه، ص ۱۶۵)، لکن در فلسفه سیاسی او آموزش به تنهایی کافی نیست بلکه در کنار آن همواره تأدیب نیز باید باشد و پیرامون تأدیب می‌نویسد:

تأدیب عبارت از راه ایجاد فضایل اخلاقی و صناعات عملی در امت (همانجا).

وی برای تحکیم و تثبیت فضایل، ترویج ارزش‌ها، تقسیم کارها و صنایع، توزیع قدرت و امکانات در داخل و حفاظت از کلیت نظام در برابر دشمن خارجی، سپاه و قدرت نظامی را می‌کشد، زیرا در هر نظامی حتی در مدینه فاضله، همه مردم به اوامر حکومتی و نظامات سیاسی اجتماعی پایبند نیستند و عده‌ای از شهروندان حامی دولت و عده‌ای مخالف سیاست‌های آن هستند (همان، ص ۱۶۸)؛ بنابراین حکومت می‌تواند از طریق آموزش و پرورش همگانی، استقرار امنیت و نیروی نظامی نقش مهمی در دستیابی سعادت افراد و جامعه ایفا کند.

۶. تعاون

یکی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند سعادت فرد و جامعه را تضمین کند تعاون است، زیرا تحصیل سعادت در جامعه بدون همکاری امکان‌پذیر نیست بلکه هر کدام از

اعضای جامعه با انجام وظیفه‌ای که دارند در تحصیل سعادت به دیگری کمک می‌کنند. دوستی نیز به عنوان عامل مؤثر در سعادت در ضمن تعاون معنا پیدا می‌کند (همو، فصول منتزعه، ص ۳۲).

۷. قوه ناطقه

این قوه، مقوم انسان و حلقه اتصال او با عقل فعال است که اگر به کمال خود برسد، می‌تواند انسان را با همکاری عقل فعال به سعادت برساند و سعادت‌تی که انسان تعقل کرده صرفاً ناشی از این قوه بوده و مستند به هیچ یک از قوای دیگر نیست (همو، *السیاسة المدنیة*، ص ۷۳). از نظر وی قوه ناطقه بر دو قسم عملی و نظری است که قوه ناطقه عملی از قوه ناطقه نظری پیروی می‌کند، اما قوه ناطقه نظری از چیزی پیروی نمی‌کند، بلکه به وسیله آن باید به سعادت نایل شد (همو، *آراء اهل المدینة الفاضله و مضاداتها*، ص ۱۰۲).

۸. تعقل

فارابی تعقل را به معنای توانایی براندیشه و استنباط امور شایسته‌ای می‌داند که انسان را به سعادت می‌رسانند (همو، *فصول منتزعه*، ص ۴۴) و بدیهی است که آن را، ابزار برای وصول به سعادت در نظر گرفته است.

۹. فلسفه

فارابی معتقد است که فلسفه در دو بخش نظری و عملی، هدایتگر انسان به سعادت است و در زمینه نقش فلسفه در تحصیل سعادت می‌نویسد:
به وسیله فلسفه می‌توان به سعادت نائل شد (همو، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۲۵۷).

۱۰. زوال شرور

فارابی برای تحصیل سعادت در مدینه زوال شرور و جایگزینی خیرات را به جای آنها ضروری می‌داند (همو، *السیاسة المدنیة*، ص ۸۴).

۱۱. هنر

فارابی علوم و صنایع را به صنفی که غایتش تحصیل زیبایی و صنفی که هدفش تحصیل سودمندی است تقسیم می‌کند و می‌گوید به واسطه صنایع جمیل می‌توان به سعادت رسید (همو، *الاعمال الفلسفیه*، ص ۲۵۶) و در باره نقش صنایع جمیل در سعادت می‌گوید:

اینها [موسیقی و اشعار] در رسیدن به اکمل مقاصد انسانی که همان سعادت قصوا است مؤثرند (همو، *موسیقی کبیر*، ص ۵۶۲).

حال این پرسش مطرح می‌شود که هنر چگونه در سعادت قصوا موثر است؟ می‌توان ابزاریت آن را در سعادت دنیوی پذیرفت لکن فارابی تصریح دارد که آن در سعادت قصوا مؤثر است.

۱۲. رهبری

یکی دیگر از اموری که در سعادت جامعه نقش اساسی دارد رهبری است، زیرا مهم‌ترین ویژگی رئیس مدینه فاضله وقوف به سعادت است و این بدین جهت است که فاقد شیء نمی‌تواند معطی آن باشد، چون رئیس مدینه، دیگران را به سعادت می‌رساند خود باید دارای کامل‌ترین سعادت باشد (همو، *فصول منترعه*، ص ۴۷). رئیس مدینه باید مراحل کمال را پیموده باشد تا قوه متخیله او بتواند جزئیات امور مرتبط با سعادت انسان را از عقل فعال دریافت کند و از طریق اجتماع فاضله به سوی عقل فعال رهنمون شود (همو، *سیاست مدینه*، ص ۲۴۶) و غایت رهبری به سعادت رساندن خود و اهل مدینه است (همان، ص ۳۴).

بنابراین تنها عدالت نیست که در تحصیل سعادت نقش آفرینی می‌کند، بلکه امور دیگری که تحت عناوین مؤثر در سعادت یاد شد، در سعادت نقش دارند و بدون همه این موارد یا دست کم بدون برخی از آنها تحصیل سعادت امکان پذیر نیست، لذا هر سعادتی متضمن عدالت است اما هر عدالتی به تنهایی سعادت را در پی نخواهد داشت.

نتیجه

فارابی به عنوان مؤسس فلسفه اسلامی با تأثیرپذیری از فلاسفه یونان تأثیر عدالت در سعادت را پذیرفته و دستیابی به سعادت حقیقی را مرهون عدالت فردی و اجتماعی می‌داند. رابطه میان آن دو از نظر وی می‌تواند از نوع مقدمه و ذی‌المقدمه، علت و معلول و عام و خاص باشد. اگر به رابطه عدالت و سعادت با دید عرفی نگاه شود، عدالت ابزار و مقدمه‌ای برای تحصیل سعادت به کار گرفته می‌شود و اگر مسئله با دید فلسفی (علت و معلول) دیده شود؛ عدالت، علت رسیدن به سعادت است زیرا فارابی تصریح می‌کند که فضایل سبب رسیدن به سعادت‌اند و از آنجا که عدالت یکی از فضایل به شمار می‌آید، عدالت علت سعادت می‌گردد، البته ناگفته نماند که عدالت علت تامه برای سعادت نیست بلکه علت ناقصه است و در کنار آن وجود معادلات و امور دیگری مانند سایر فضایل و خیرات مشترک و... برای دستیابی به سعادت ضروری است و اگر با دید منطقی به مسئله نگاه شود نسبت میان آن دو، عام و خاص مطلق خواهد بود، زیرا هر سعادت متضمن عدالت است، اما هر عدالتی سعادت را در پی نخواهد داشت و سعادت برای تحقق به عناصر دیگری مانند: حکومت، اجتماع، فضایل، خیرات مشترک و اموری که بیشتر از آنها تحت عنوان عناصر مؤثر در سعادت یاد شد، نیاز دارد و در این میان می‌توان نقش حکومت را در مرتبه بعد از عدالت در تحصیل سعادت برجسته دانست زیرا حکومت می‌تواند با فراهم ساختن بستری مناسب از طریق برقراری امنیت، آموزش همگانی، نیروی نظامی زمینه اجرای عدالت و سعادت بشر را تا حدی فراهم کند. بنابراین عدالت، شرط لازم برای سعادت است، ولی شرط کافی نیست.

منابع

- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، عصر ظهور، ۱۳۷۹.
- ابن المنظور الافریقی، العلامه، لسان العرب، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن زکریا، احمد بن فارس، معجم المقائیس اللغه، تحقیق: عبدالسلام، محمدهارون، قم، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *التنبيهات والاشارات*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۸۳.
- اخوان کاظمی، بهرام، *عدالت در اندیشه‌های سیاسی اسلام*، تهران، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- ارسطو، *اخلاق نیکوماخس*، ترجمه پورحسینی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- _____، *الاخلاق*، ترجمه اسحاق بن حنین، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، الکویت و کالة المطبوعات، ۱۹۷۹.
- _____، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۶.
- افلاطون، *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷.
- آل بویه؛ علیرضا، *"سعادت از دیدگاه فارابی"*، نقد و نظر، ش ۴، زمستان ۱۳۸۸.
- بهارنژاد، زکریا؛ کمیل شمس‌الدینی، *"بررسی رابطه عدالت و سعادت از دیدگاه ارسطو"*، آئینه معرفت، ش ۳۲، پاییز ۱۳۹۱.
- الراغب الإصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق و ضبط محمدسعید کیلانی، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۶۲.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر، *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه آیتی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۶.
- فارابی، الملة و نصوص اخرى، تحقیق محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۲۰۰۱.
- _____، *رسائل فلسفی فارابی*، مترجم: سعید رحیمیان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- _____، *آراء المدينة الفاضلة و مضاداتها*، تعلیق علی بوملحم، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۵.
- _____، *آراء اهل المدينة الفاضلة*، تحقیق البیر نصری، بیروت، کاتولیکیه، ۱۹۹۵.
- _____، *الاعمال الفلسفیه*، تحقیق: جعفر آل یاسین، بیروت، دارالمناهل، ۱۴۱۳ق.
- _____، *سیاست مدنی*، ترجمه سجادی، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۹.
- _____، *فصول منتزعه*، ترجمه ملکشاهی، سروش، تهران، ۱۳۸۸.

_____، کتاب *السیاسة المدنیة الملقب بمبادئ الموجودات*، تقدیم و تعلیق: فوزی متری، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۳.

_____، *موسیقی کبیر*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵.

فیروز آبادی، *قاموس اللغة*، بی تا، بی نا.

مجلسی، محمد باقر (علامه مجلسی)، *بحار الانوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.

مراد، سعید، *نظریه السعادة عند فلاسفة الاسلام*، قاهره، ۲۰۰۱.

مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران، قم، صدرا، ۱۳۸۶.

ملاصدرا، *شرح اصول کافی*، ترجمه خواجهی، تهران، پژوهشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

ملکیان، مصطفی، *تاریخ فلسفه غرب*، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.

مولوی، جلال الدین، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولدالین نیکلسون، تهران، امیرکبیر.

ناظرزاده کرمانی، فرناز، *اصول و مبادئ فلسفه سیاسی فارابی*، تهران، دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۶.